

نقدی کوتاه بر ساز و کار وصول مالیات در ایران

شلیک تیر خلاص به فعالیت های تولیدی

عباس محمدی اصل

تغییر قانون مالیات های مستقیم هم اکنون در دستور کار مجلس شورای اسلامی قرار دارد و ظاهراً مهم ترین هدف از این تغییر، کاهش مالیات فعالیت های اقتصادی است، طی چهار دهه اخیر این قانون چند بار مورد بازنگری قرار گرفته و هر بار هم همین ادعا، یعنی تغییر قانون به نفع فعالیت های تولیدی، برای توجیه زیر و رو کردن قانون مزبور عنوان شده است. اما در عمل، تمامی این تغییرات نتیجه عکس داده و باعث کاهش انگیزه سرمایه گذاری و فعالیت در تولید شده است.

چرا با چنین نتایجی روبرو شده ایم؟

برای دریافت پاسخ این پرسش لازم است نگاهی به ساختار اقتصاد کشور از یک سو و نگرش برنامه ریزان و مجریان به مقوله تأمین هزینه های دولت از سوی دیگر بیندازیم.

اقتصاد فعلی ایران با مشخصه های کسب بودجه دولتی، تعهدات یارانه ای نفتی، رکود تورمی، کمبود نقدینگی و محدودیت طرح های عمرانی شناخته می شود. در این راستا، نظام سیاسی ملی، کسب مالیات را به عنوان ساز و کار (مکانیزم) جذب نقدینگی جامعه برای ترمیم کاستی منابع مالی برگزیده است و این گزینه در شرایطی اجرا می شود که از یک سو نقدینگی بخش خصوصی در فعالیت های غیرتولیدی و اموال شخصی پنهان شده و از سوی دیگر، شرکت های تولیدی معدودی نیز که در آشفته بازار فعالیت اقتصادی ملی نفس های آخر را می کشند، آماج ضربات ناشی از سهمیه بندی اخذ مالیات توسط ادارات دارایی واقع شده اند. آنچه این وضعیت را تشدید می کند، عبارت از بروز کانیبالیسیم

(خودخواری) در استراتژی های دولتی به منزله ترمیم هزینه های متزاید دستگاه های اجرایی در قبال کاهش درآمدها (بجز درآمد حاصل از ثروت تجدید نشدنی نفت) و رشد توقعات مردمی از محل اعمال فشارهای مالیاتی است. مع هذا، علی رغم تجربه جوامع صنعتی مبنی بر کاهش مالیات و خصوصاً مالیات فعالیت های تولیدی به منظور رهایی و گذر از رکود اقتصادی؛ در جامعه ما اولین فکر برنامه ریزی متضمن افزایش مالیات و به ویژه مالیات گیری از تولید کنندگان و نه مصرف کنندگان است، که البته این امر شرایط بحران اقتصادی را تشدید کرده و فعالیت اقتصادی را راکدتر می کند، چرا که بی تردید این وضعیت سبب تشدید تمایل طبیعی سرمایه و نقدینگی برای حرکت به سوی بخش بازرگانی، حضور در بازار سیاه و معاملات دلالی و نهایتاً تبدیل سرمایه به اموال می شود.

چیزی که بر می آید ضعف مدیریت دولتی،

بر خلاف سایر جوامع، در کشور

ما اندیشه غالب بر نظام

مالیاتی، اخذ مالیات هر چه

بیشتر از تولیدکنندگان - و نه

مصرف کنندگان - است

وضعیت فعلی از یک سو عرصه را بر فعالیت های تولیدی تنگ می سازد و از طرفی افزایش نرخ مالیات و عوارض دولتی، تیر خلاص را به مراکز ثقل تولیدی شلیک می کند. به دیگر سخن، اگر کاهش مالیات و عوارض دولتی چونان مشوق فعالیت های تولیدی از سوی نظام سیاسی ملی تلقی شود، لاجرم موجبات خلاقیت اجتماعی هر چه بیشتر فراهم می آید. مع هذا ضعف توان قوه تجزیه و تحلیل نظام سیاسی ملی این امکان را به وجود نمی آورد که دریابد به جای تأمین هزینه های دستگاه های اجرایی از محل مالیات و عوارض، می توان این هزینه ها را از محل سرمایه گذاری های انجام شده در منابع و صنایع طبیعی ملی و نیز از مصرف کنندگان - و نه تولیدکنندگان ملی - به دست آورد. در اینجا البته نمی خواهیم از دلایل ضعف قوه درآکه نظام سیاسی، ملی که عمدتاً در کمبود آموزش های تخصصی عوامل این نظام و نیز عدم ارتباط بسنده آنها با نظام فرهنگی ملی ریشه دارد، سخن به میان آوریم، لیکن نکته اینجاست که این مغز ضعیف سیاستگذار برای برنامه های اقتصادی ملی در نمی یابد که نظام مالیاتی جوامع پیشرو، در قبال اندک بودن هزینه های دولت های کوچک آنها تا چه حد بخش های مولد اقتصادی و مبادلات فراگیر برون مرزی را در قالب نظامی قانونمند و مشوق خلاقیت رقابت آمیز تولیدی در جامعه مورد حمایت قرار می دهند که چون این نظام در جامعه ما زائیده بخش خصوصی و شرکت های چند ملیتی نیست؛ لذا نمی تواند دریابد که مبنای محاسبه هزینه - فایده اخذ توزیع مالیات در عرصه اقتصاد ملی به چه نحو کار سازتر خواهد بود و یا اینکه چگونه می توان از آن برای رشد خلاقیت اجتماعی سود جست؟

بر این مبنای، ابهام جایگاه طبقاتی کارگزاران

هر تقدیر، این فرآیند همانطور که مشخص است، سرمایه‌گذاری صنعتی را می‌کاهد؛ زیرا نتیجه آن کاهش تولید ناخالص ملی به دلیل فزونی مالیات بر درآمد و سود سهام بخش صنعت است.

خلاصه اینکه نظام اخذ مالیات ملی در وضعیت فعلی اساساً به سمت نفی خلاقیت اجتماعی حرکت می‌کند و ریشه این ناهنجاری رانیزی می‌توان در ابهام جایگاه طبقاتی دولت و لذا عملکرد نابسند آن در درس‌آموزی از مبادلات اطلاعاتی دهکده جهانی در حوزه فعالیت‌های اقتصادی و نیز تدوین استراتژی‌های توسعه ملی جستجو کرد. تا جایی که حتی می‌توان مدعی شد وضع مالیات بر ارزش افزوده نیز در چنین نظامی که نمی‌داند چه تناسبی میان تولید و مصرف ملی و بین‌المللی برقرار است، به معنای عقب ماندگی هرچه بیشتر از قافله مترقی جهان معاصر است. با توجه به این واقعیات است که اولاً دولت هرچه سریعتر خاستگاه طبقاتی خود را باز یابد و منافع آن را نمایندگی کند، ثانیاً خرده‌نظام فرهنگی جامعه از سلطه طلبی استعماری بر سایر خرده‌نظام‌های آن، نظیر خرده‌نظام اقتصادی دست بردارد و ثالثاً جامعه نظارت اصلاحی خود را بر فرآیند سیاستگذاری ملی خرده‌نظام سیاسی برای سایر خرده‌نظام‌ها به دقت و ظرافت، قانونمند سازد تا به طور کلی امکان بروز خلاقیت اجتماعی از رهگذر اصلاح فعالیت‌های اقتصادی فراهم آید.

شکل دیگر تا دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت و پس از آن نیز مشکلات مربوط به جنگ تحمیلی توجه اساسی دولت را به خود معطوف کرد. به همین دلیل نیز کشور

نظام اخذ مالیات ملی در ایران، با وضعیت فعلی، اساساً به سمت نفی خلاقیت اجتماعی حرکت می‌کند

از انجام اقدامات ضروری در جهت خارج شدن از عقب‌ماندگی بازماند.

مع‌هذا علیرغم این اظهارات، عملکرد دولت‌های هم‌دوره با این برنامه به اتکای شعارهایی چون توسعه اقتصادی و سازندگی در جامعه صرفاً به تحقق پروژه‌های عمرانی آن‌ها از جهت تقویت بخش دولتی و اذتاب پیوسته‌اش به آن سو میل کرد که زمینه خلاقانه فعالیت اقتصادی توسط جامعه‌ها با اتخاذ مکانیزم‌هایی مانند همان نظام‌های مالیاتی که گذشت راه انحطاط پیش گیرد؛ چنانکه در همان برنامه قید شد "به منظور تشویق سرمایه‌گذاری در صنایع، مکانیزم مالیات بر شرکت‌ها به گونه‌ای تغییر یابد که مالیات بر سود سهام رقم عمده مالیات بر شرکت‌ها را تشکیل دهد." به

نظام سیاسی سبب می‌شود اولاً دولت نتواند هزینه عمومی و سرمایه‌ای خود را از محل منابع و صنایع دولتی تأمین کند؛ ثانیاً معافیت مالیاتی را از این منظر به مناسبات غیر اقتصادی بیمارگونه تقرب بخشد؛ ثالثاً نافی امکان خروج از شرایط انحصار تولید دولتی به منظور تأمین قسمتی از هزینه‌هایش باشد و رابعاً فرصت نیابد تا چتر حمایت‌های مالیاتی را به سود اقشار آسیب‌پذیر و محتاج حمایت‌های خاص بگسترده. ابهام مزبور که عمدتاً از اتکای معیشت دولت به نفت ناشی می‌شود و به پشتوانه تفکرات کهنه و ماقبل مدرن به پیش می‌تازد، همچنان در عصر مبادلات اطلاعاتی جوامع بر فرایندهای انتخاباتی ناشی از آزمون و خطا تأکید می‌کند و از این رهگذر هرچند ممکن است خلاقیت خویش را غنا بخشد، لیکن هزینه‌اش به گستردگی سرکوب خلاقیت نظام اجتماعی منجر می‌شود.

البته حرجی نیست اگر نظام سیاسی نادانسته این فرآیند آزمون و خطا را پیش برد و لااقل از آن با پرداخت بهایی‌گزارف، درس عبرت آموزد؛ لیکن آنچه سبب نگرانی می‌شود، احساس نوعی غرض‌ورزی در این عرصه است. به عنوان مثال، وضعیت اقتصاد کشور در جلد سوم مستندات برنامه دوم توسعه اقتصادی چنین بیان شده است که "کشور ما با توجه به مشکلات تاریخی خاص عمدتاً از زمان سلسله قاجار به بعد از تحولات تاریخی بازماند و به تدریج در زمره کشورهای عقب‌مانده جهان قرار گرفت. این مشکلات به

